هو العلیم

شرط تأثیر ذکر و آداب قرائت دعا و مناجات

شرح ذکر یونسیّه و سیر تربیتی حضرت یونس علیه‌السلام

مشهد مقدس ۱۴۳۶ هجری قمری

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُبِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وصلَّي اللهِ عَلَي سيّدنا و نبيّناأبيالقاسم مُحَمّدٍ
وعلي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

صحیح نبودن سریع خواندن ادعیه و اذکار

... نه حالا فقط به صرف ایشان، نه، ولی به طور کلی خب ایشان هم نظرشان بر این بوده و این را من نگفتم حالا و همه هم متوجه این قضیه باشند.

در دعاهایی که خوانده می‌شود، چه زیارت عاشورا، چه دعاها، مثلاً دعای صباح در صبح، دیده می‌شود که بعضی در خواندن دعا عجله دارند! یعنی صرفاً منظور [آنها] این است که دعا خوانده بشود و به ثوابی برسیم؛ یا به‌واسطهٔ گوش دادن یا به‌واسطهٔ قرائت زیر لب و آهسته. و این مسئله در مورد قرائت قرآن هم صادق است.

حتّی من یک وقت از یکی از آقایان که معروف هم است و اهل اخلاق و اینهاست شنیدم که داشت می‌گفت: «قرآن بخوانید، قرآن را تند هم بخوانید عیبی ندارد! غلط هم بخوانید اشکال ندارد! ملائکه خودشان درست می‌کنند و [بالا] می‌برند!» لابد سَر و تَهِ آن را درست می‌کنند و اِدیت[1] می‌کنند! و اِعراب و فونت و اینهایش را تنظیم می‌کنند تا [وقتی] می‌برند پیش خدا مشکلی نباشد!

دستیابی به حقیقت ذکر، با قرار گرفتن انسان در فضای آن

این مسئله صحیح نیست؛ دعا یک معنایی دارد، یک حقیقتی دارد که آن حقیقت و آن معنا باید با خواندن دعا و تصوّرِ معانی دعا و قرار گرفتن در آن حال [در نفْس انسان قرار بگیرد]. [باید] انسان خودش را در آن فضا قرار بدهد، و الاّ صرف خواندن آن دعا، نمی‌گوییم ثمره‌ای ندارد، [ولی] ثمره و نتیجه‌اش کم است.

توصیهٔ مرحوم حدّاد: «اگر ذکر، صرف تکرار باشد، اثر مطلوب را ندارد»

یک‌وقت مرحوم آقای حدّاد به بنده می‌فرمودند: «همیشه باید ذکر یونسیّه‌ات را با حال بگویی. [باید] حال داشته باشی و ذکر یونسیّه را بگویی!» البتّه این را رفقا بدانند که اگر در سجده میّسر نشد، می‌توانند ذکر یونسیّه را در حال حرکت هم بگویند؛ منتها خودشان را در [حالت] سجده فرض کنند و بگویند، و اشکالی

---

[1] ادیت (Edit): ویرایش و تصحیح.(محقق)

ندارد؛ در حال حرکت، در حال نشسته، اگر با کسی در جایی صحبت نمی‌کنند اشکالی ندارد. آقای حدّاد می‌فرمودند: «اشکال و ایراد ندارد.»

بعد ایشان این را فرمودند: «اگر این ذکر را همین‌طور بگویی که فقط صرف تکرار این ذکر بر زبان باشد، بی‌فایده نیست اما آن نتیجه و اثر مطلوب را ندارد.» قشنگ یادم است که ایشان روی این قضیّه تأکید داشتند. و بالأخره ذکر خداست و با تصنیف و اینها خب فرق می‌کند و علی‌کل‌حال بی‌فایده نیست، اما اثرش همین است!

اثر ذکر یعنی قرار گرفتن انسان در فضای نزول ذکر

معنای اثر [ذکر] این است که وقتی شما ذکر یونسیّه، ذکر «لا إله الّا الله»، ذکر صلوات و اذکار مختلف را می‌گویید، خودتان را در آن هوا و فضا و موقعیّتی که این مبدأ و منشأ برای نزول این ذکر است قرار می‌دهید. معنایش این است! وقتی که می‌گویید: «لا إله الّا انت»، دارید می‌گویید که: «خدایا! این مسئله که هیچ مؤثر و هیچ اثری نیست جز اثرِ تو و مؤثّریّتِ تو، من این مطلب را قبول دارم، می‌پذیرم و به خودم می‌قبولانم و خودم را متعهّد و ملتزم می‌کنم به این واقعیّت که هیچ اثری جز اثر تو نیست و هیچ مؤثری جز تو نیست. و بنابراین من رفتار خودم را بر این مسئله تطبیق می‌دهم.»

اشتغال حضرت یونس به ذکر یونسیّه با قرار گرفتن در حال فقر

حضرت یونس که در شکم ماهی چهل روز [زندانی شد، در همین فضا قرار گرفت]. [اصلاً سالکان راه خدا] ذکر یونسیّه را برای همین می‌گویند دیگر! ﴿فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾.[1] فی الظّلمات [یعنی] در شکم ماهی و اینها.

سؤال مرحوم سید عبدالکریم کشمیری دربارهٔ محدودهٔ ذکر یونسیّه

مرحوم آقا سید عبدالکریم کشمیری می‌گوید:

من از آقای حدّاد سؤال کردم که چرا در ذکر یونسیّه عبارت بعدی را شما دستور نمی‌دهید و ما ﴿فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُۡجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾[2] را نمی‌گوییم؟ آقای حدّاد فرمودند: «خب این دوّمی‌اش که برای ما نیست! این دوّمی‌اش برای خداست؛ ما که از طرف خدا نباید ذکر بگوییم!

---

[1] سورهٔ انبیاء (۲۱) آیهٔ ۸۷. افق وحی، ص ۲۳۵:
«(و آن‌گاه که در شکم ماهی در ظلمات جای گرفت) ندا برآورد که هیچ معبودی و صاحب‌اثر و سببی جز خدای احد و واحد نمی‌باشد. منزّه می‌باشی ای پروردگار از حدس و گمان ما، به‌درستی که من از ستمکارانم! (به‌واسطهٔ جهل و نادانی بر خود ظلم و ستم می‌نمایم!)»

[2] سورهٔ انبیاء (۲۱) آیهٔ ۸۷. افق وحی، ص ۲۳۵:
«پس ما دعوت و تقاضای او را اجابت نمودیم و از غم و اندوه و تشویش رها ساختیم و این چنین است شیوه و دَیدَنِ ما که مؤمنین را نجات می‌بخشیم (و از ظلمات جهل به وادی نور و بهاء و توحید وارد می‌نماییم.)»

این را که مربوط به ماست باید بگوییم که ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ﴾. این برای ماست. آن دوّمی‌اش مربوط به خداست؛ خدا می‌گوید: "ما استجابت کردیم و از [غم و اندوه] نجات دادیم". ذکر خدا را که نباید بنده بگوید!»

و عجیب است که ببینید یک عالِم این را نفهمیده! آقای حدّاد که خب عارف است و او چقدر لطیف [استدلال] می‌کند. اینها معنایش این است که اینها به حقایق عالَم رسیده‌اند.

معنای ذکر «لا اله إلّا أنت» و «لا إله إلّا الله»

خب این «لا إله الّا انت» که ما می‌گوییم معنایش این است که ما داریم این را می‌گوییم. مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] می‌فرمودند:

وقتی که «لا إله الا الله» می‌خواهید بگویید (البتّه این مراتب بالاتری دارد و این اوّلین مرتبه‌اش است) [معنایش این است که] هیچ اثری در عالم نیست جز آن اثری که از تو ساطع باشد و هیچ حرکتی نیست و هیچ وجودی نیست و هیچ سببی نیست و موثّری نیست و استقلالی نیست و هیچ‌چیزی نیست جز اینکه آن اصلش تو هستی و خودت هستی و مبدأش تو هستی و غیر از تو کسی نیست.

گرفتاری حضرت یونس در شکم ماهی، به دلیل نگاه غیرتوحیدی به قوم خود

خب این را حضرت یونس برای چه گفت؟ خب خدا به [دل] او انداخت که این را بگو.

تو که از میان مردمت بیرون آمدی، تو از غیر خدا دیدی![1] تو از غیر خدا دیدی این کارِ مردم را و این قبول نکردن را و آمدی و به حساب مردم گذاشتی. در همان موقعی که داشتی با مردم صحبت و معاشرت می‌کردی و رفت‌وآمد و مرافقت می‌کردی، اگر این در دلت بود که این [شخص] که الآن از من نمی‌پذیرد، اگر خدا بخواهد می‌پذیرد و این را در گوشهٔ دلت می‌گذاشتی، خب دیگر نفرینشان نمی‌کردی و دیگر مشکلی نبود! تو آمدی همهٔ بارها را سر این مردم بیچاره خالی کردی! هرچه وزر و وبال و دردسر و جهل و این چیزها بود همه را بر سر این خلق خدا خالی کردی! این وسط هیچ سهمی برای خدا نگذاشتی که این که الآن قبول نمی‌کند، این که الآن نمی‌خواهد بپذیرد، اگر اراده خدا بود می‌پذیرفت و این الآن به‌خاطر جهل [است که نمی‌پذیرد]!

مولانا در اینجا خیلی عجیب می‌گوید. از زبان حضرت می‌گوید: «خدایا اینکه ما الآن از تو [رو] برمی‌گردانیم، این مربوط به ما نیست، این مربوط به جهل ماست؛ جهل ما باعث شده که ما از تو رو بگردانیم. اگر ما نسبت به تو جاهل نبودیم و عالم بودیم، هیچ‌وقت از تو رو برنمی‌گردانیدیم.

تفاوت پیامبر اسلام با حضرت یونس در نگاه توحیدی به هدایت مردم

حضرت یونس آمد دائم مردم را تبلیغ کرد، تبلیغ کرد، تبلیغ کرد و بعد وقتی که دید قضیّه به این کیفیت است و نمی‌پذیرند، دیگر شروع کرد به نفرین! و خدا هم گفت: «بسیارخب، ما اختیار اینها را در اختیار تو

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون داستان حضرت یونس و قومش رجوع شود به قصص الانبیاء، راوندی، ص ۲۵۱.

گذاشته‌ایم، اختیارِ باد، اختیار زمین و اختیار صاعقه را در اختیارت گذاشته‌ایم، همه را در اختیارت گذاشته‌ایم. پیغمبر ما هستی، پیغمبر ما نفَس دارد، پیغمبر ما ولیّ است، نفَس دارد، نفَسش حق است، نفَسش می‌گیرد، دعایی که بخواهد بکند می‌گیرد. اینها را ما در اختیار تو قرار داده‌ایم؛ خب استفاده کن!» حضرت یونس هم گفتند: «خیلی‌خب، حالا که خدا چنین چیزی را در اختیار ما قرار داده چرا ما استفاده نکنیم؟!»

درحالی‌که همین‌ها را خدا در اختیار پیغمبر هم گذاشت در وقتی که پیغمبر را در جریان کوه ابوقبیس و... چه کردند و دنبال کردند و سنگ زدند، اما پیغمبر استفاده نکرد و گفت: «**اللَهمَّ اهْدِ قَومی**؛ خدایا جهل‌شان را بردار، چرا می‌خواهی عذابشان کنی؟!»[1] خدا گفت: زمین‌لرزه و صاعقه را [در اختیارت] گذاشتیم تا زمین بلرزد؛ ولی خب [پیامبر گفت:] «اگر زمین بلرزد، اینها می‌میرند! [اما] اگر جهل را برداری، اینها زنده می‌مانند؛ مسلمان‌اند، شیعه می‌شوند، نسلشان شیعه می‌شود. خب این بهتر است یا اینکه زمین‌لرزه بیاید و بمیرند و همین‌طور ناقص از دنیا بروند و به آن مرتبهٔ کمالی‌شان نرسند؟! کدام قِسم بهتر است؟»

این فرق بین پیغمبر و حضرت یونس است. هر دو کار هم در اختیار انسان است. خدا می‌گوید: «هم این را ما در اختیارت گذاشتیم هم این را؛ هر دو را در اختیارت گذاشتیم. اگر دعا کنی زلزله و صاعقه بیاید، همین الآن می‌آید و تمام این مشرکین و کفّار قریش همه می‌روند زیرِ زمین!» خب اینها هم که نمی‌مانند؛ [بلکه] گروه بعدی می‌آیند؛ آنها هم ترتیبشان داده می‌شود. خب تمام که نمی‌شود! گروه سوم هم می‌آیند. پیغمبر باید بنشیند [تا] یکی‌یکی آنها بمیرند، آنها دمر شوند، آنها یک‌وَر شوند، آنها دووَر شوند! این شد کار پیغمبر؟! اینکه نشد! حالا پیغمبر به‌جای این مسئله [باید] بیاید یک کار دیگر بکند که اینها درست و اصلاح شوند.

نظام الهی، نظام رحمت، و نظام غیرالهی نظام نفرین و کینه!

خب حضرت یونس با این دید [از میان قومش] بیرون آمد! خدا هم گفت: «خیلی خب، مثل اینکه نیاز به یک چلّه داری که خلاصه در این چلّه بعضی چیزها حالی‌ات بشود، [تا] متوجّه نظام ما بشوی!» نظام ما! نه نظامِ...! بله! نظام ما نظام صلح است، نظام رحمت است، نظام عطوفت است، نظام همراهی با کافر و جاهل و مشرک است. این نظام، نظامِ ماست! نظامِ «بزنید این بمیرد، آن زنده بشود، آن فلان بشود، آن خراب شود، این چه بشود و آن چه بشود»، این نظام ما نیست! [که] فحش را بکشیم به همهٔ دنیا و ماسویٰ [و بگوییم]: «مرگ بر این و آن!» کشورهای جغرافیا را از اول بگیریم، از ایران [شروع کنیم]: «مرگ بر پاکستان و هندوستان و استرالیا و مالزی و امریکا و افریقا و سیرالئون وبورکینافاسو!» ترتیب همه را بدهیم! فقط خودمان [بمانیم]! خب این چه شد؟! «مرگ بر همه!» خدا می‌گوید: «اگر قرار بود مرگ بر همه باشد، ما زودتر از شما ترتیب

---

[1] بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱.

اینها را می‌دادیم! کاری نداشت برای ما. به یک آن می‌آمدیم یک تخم مرگ را همه‌جا می‌پاشیدیم و همه [را از بین می‌بردیم]!» نه بابا! این دنیا حساب دارد؛ این کسی که الآن مشرک است، این کسی که الآن کافر است، ممکن است از نسلش مسلمان و مؤمن دربیاید. حساب دارد!

ولایت رسول خدا و ائمه، رحمت برای همهٔ انسان‌ها، نه فقط برای شیعیان

چرا ما با منطق رحمت و برکت و عطوفت و عاطفه و نوع‌دوستی و اینها که همان منطق خداست با مردم برخورد نکنیم؟! آن ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾[1] را می‌گیریم و ﴿رُحَمَاءُ﴾ را رها کرده‌ایم! چرا این ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾[2] را نمی‌گیری؟! «ما تو را رحمت نه فقط برای شیعیان بلکه برای عالمین قرار دادیم؛ برای هرکسی که در دنیاست. عالمین یعنی همهٔ افراد، همهٔ انسان‌ها. برای همه قرار دادیم؛ تو رحمت برای همه هستی. امام رضا [علیه‌السلام] امام همه است؛ امام رضا امام مسلمان‌ها و شیعیان فقط نیست! امام کفّار است، امام یهود است، امام نصاریٰ است.

حکایت عنایت امام رضا علیه‌السلام به جوان مسیحی

ما یک‌وقتی در زمان شاه در تابستان داشتیم می‌آمدیم به مشهد. یک راننده‌ای که ماشین خوبی هم داشت ما را به مشهد آورد. آن شخصی که راننده را آورد به منزل، از افراد و آشنایان مسجدیِ مرحوم آقا [علامه طهرانی] بود. گفت: «این [راننده] از نظر [دین] مسیحی است.» یک جوانی بود خیلی مؤدّب و خوب و سرش هم به کار خودش بود و هیچ کاری هم نداشت و خیلی با ادب و ساکت هم بود. بعد وقتی که رسیدیم به مشهد، از ما سؤال کرد: «آقا، حرم تا کِی باز است؟» تعجّب کردیم که این مسیحی چرا دنبال حرم را گرفته! بعد مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] گفتند: «ما خیال می‌کنیم تا ساعت ده باز است.» ـ [چون] آن موقع‌ها حرم حدود ساعت ده تعطیل می‌شد و بیست‌وچهارساعته نبود. ـ بعد ایشان گفتند: «شما چطور [شده که] می‌خواهید حرم بروید؟» گفت:

> آقا، من نذر دارم که بروم حرم امام رضا. و ما [با خود گفتیم] از این فرصت استفاده کنیم و آمدیم مشهد و با شما هستیم [نذرمان را هم ادا کنیم]. نذرم هم این است: چند سال پیش ازدواج کرده بودیم و بچه‌دار نمی‌شدیم؛ در ایران هرچه کردیم [بچه‌دار] نشدیم! و به ما گفتند خارج هم بروید فایده ندارد. (نگفت البته مشکل از که بود؛ ولی گفت [گفتند] فایده ندارد.) و دیگر ما هر دو خیلی مأیوس و دل‌شکسته شدیم. (خب بالأخره زن و شوهرند، به هم علاقه دارند.) یکی از دوستانمان

---

[1] سورهٔ فتح (۴۸) آیهٔ ۲۹: وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُم.
معادشناسی ج ۷، ص ۱۲۸:
« کسانی که با اوست هستند نسبت به کافران بسیار سخت‌دل و در میان خود نسبت به یکدیگر بسیار مُشفق و مهربان‌اند.»

[2] سورهٔ انبیاء (۲۱) آیهٔ ۱۰۷. معادشناسی، ج ۹، ص ۱۶۳:
«و ای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام عالمیان.»

به ما گفت: «نذر امام رضا کن که بروی زیارت امام رضا!» ما شب به خانه آمدیم و نشستیم با همدیگر و به امام رضا توجّه کردیم. (یک مسیحی! یک مسیحی!) و به امام رضا گفتیم که: «اگر به ما بچّه بدهی، ما می‌آییم برای زیارتت.» آقا نُه ماه دیگر بچهٔ ما دختر درآمد! (و یادم است اسمش هم یک اسم اسلامی گذاشته بودند؛ زهرا یا فاطمه یا اسم مادر امام رضا بود؛ مثل اینکه اسم مادر امام رضا، «تُکتَم» گذاشته بودند.) خب او [همسرم] نمی‌تواند [بیاید]؛ الآن که من توفیق پیدا کردم، به زنم گفتم: «من الآن می‌روم نذرم را ادا می‌کنم و تو بعداً یک وقت که فرصت شد [بیا].»

خب این امام رضا برای کیست؟ امام رضایی که ما می‌گوییم واسطهٔ بین خدا و مردم است، کدام مردم؟! کلّ عالمِ هستی! نه فقط من و شما! [در] کلّ عالم، این واسطه است! هرکسی به او توجّه کند، می‌گوید: «بسم الله!» و مسئله‌ای ندارد. این نظام، نظام خداست.

تحوّل دیدگاه حضرت یونس با قطع ارتباط و تعلق از دیگران در قعر دریا

خدا به حضرت یونس می‌گوید: «ما الآن تو را فرستادیم که بیایی و مثل ما عمل کنی؛ نه اینکه مرگ بر این و بر آن ببندی و همهٔ خلق را [نفرین کنی]!»

حال صحبت این است که خدا رحم کرد که به‌دست حضرت یونس، توپ و تانک و طیاره نبود! اگر قرار بود مثل موشک‌های قاره‌پیمای اتمی در دستش باشد که دیگر فقط به قوم خودش اکتفا نمی‌کرد! یک موشک رها می‌کرد تا برود فلان مملکت را...! یکی اینکه خدا رحم کرد او را پیغمبرش کرد، نه مثل من و شما! این یک، و این خیلی مهم است! دوّم اینکه از این موشک‌های قاره‌پیما هم به او نداد! فقط گفت که زلزله و باد و اینها را در اختیارت می‌گذاریم، [تازه] برای هرکدام از اینها هم یک موکّل می‌گذاریم! زلزله موکّل دارد، باد موکّل دارد، صاعقه موکّل دارد. بله، خلاصه کار بی‌حساب نیست! خب حالا دیگر بهتر است به همین مقدار بسنده کنیم و دیگر به خط قرمز وارد نشویم!

این حضرت یونس آمد و رفت در شکم ماهی و خدا به او یاد داد: هان! اگر می‌خواهی به این نکته و این مسائلی که ما می‌گوییم برسی، باید چهل روز در اینجا بایستی! اینها زوری نیست، با چماق و شلاق و اینها نیست! [بلکه] باید به آن برسی! تمام ارتباطاتت قطع شود؛ دیگر موبایل، همراهت نیست که تا بخواهی توجّه پیدا کنی: قِرا! قِرا!

ـ آقا، سلام! اینجا این‌طور شده! سلام! آنجا آن‌طور شده!

[موبایل نیست که] برایت اس‌ام‌اس بیاید! برایت دائماً این بیاید، آن بیاید. نه! در شکم ماهی است. موبایل هم در شکم ماهی کار نمی‌کند! تلفن و موبایل، همراهت نیست. از این بشقاب‌گِردها (دیش‌ها) هم نیست. خودت هستی و خودت! آن ماهی هم برمی‌دارد تو را می‌برد وسط دریاها؛ دیگر اصلاً نه چشمت خشکی را می‌بیند نه چیزی را.

واقعاً این دریا عجیب است! آدم وقتی نگاه می‌کند که تمام دور تا دورش آب است، از همه‌جا قطع علاقه

می‌کند؛ از همه‌جا! دیگر نه امیدی، نه چیزی؛ چون همین‌که می‌بیند یک جا خشکی است [می‌گوید:] «هان! خشکی نزدیک است! خشکی نزدیک است!» این خودش یک درجه آدم را می‌آورد پایین. ولی اگر آدم رفت دید تمام دور و برش آب است، بعد یک موج هم بیاید که دیگر عالی‌تر می‌شود و حال خوشی [پیدا می‌شود]. برای بنده پیدا شده! حال خوشی دست خواهد داد! إن‌شاءالله خدا قسمت کند یک‌خرده از آن [موج] تندترهایش! آن‌وقت آنجا می‌فهمیم حضرت یونسِ بیچاره، در شکم ماهی ذکر یونسیّه را از آن اعماقِ اعماقِ اعماقِ دلش [می‌گفت]. و آن هم تأثیر می‌گذاشت! و الاّ اگر قرار بود موبایل یک طرف باشد و کامپیوتر هم آنجا باشد و چند نفری هم آنجا باشند و انسان را باد بزنند، این خیلی آن‌طور که بایدوشاید تأثیری که باید بگذارد نخواهد گذاشت. اما او خلاصه دید که نه‌خیر! ماهی او را خورده و می‌رود و تا می‌خواهد یک‌خرده بیاید بالای آب [و بگوید بالاخره] «آمدیم آسمان را دیدیم»، [ماهی می‌گوید:] «آسمان را دیدی؟!» ویژ! می‌بردَش صد متر، دویست متر زیر آب! [ماهی می‌گوید:] «چشمت به هوا افتاده؟! هوای دررفتن زده به سرت؟! نه‌خیر! هیچ خبری نیست! تو را می‌برم در عمق دویست‌متری‌سیصدمتری، آنجا ذکرت را بگو!»

اینکه بزرگان می‌رفتند برای خودشان یک اتاق ذکر قرار می‌دادند، این قضیّه برای این است که از همه‌جا قطع [شوند] و فقط تمحّض و تمرکز نسبت به آن معانی برایشان حاصل بشود.

آن‌وقت آنجا حضرت یونس، تازه شروع کرد یکی‌یکی عوض شدن، کم‌کم، کم‌کم حالش عوض شد. دیگر نه زنی هست دستش را بگیرد، نه بچّه‌ای، نه همسایه‌ای، نه رفیقی، نه کسانی، نه دوستانی که «فدایت شوم» می‌گفتند! واقعاً انسان بعضی چیزها را که می‌بیند نعمت خداست. واقعاً نعمت خداست که برای انسان پیش می‌آید و از این قطع تعلّق‌ها برکاتی برای انسان حاصل می‌شود که این بدون اینها انسان نمی‌فهمد و نمی‌رسد! بعضی از اینها خیلی برکات دارد.

کم‌کم مرتّباً عوض شد: «خدایا موثّر فقط تویی! خدایا اثر فقط از توست! خدایا هدایت از توست! خدایا ارشاد از توست! خدایا نعمت از توست! همه‌اش از توست!» دائماً می‌گفت و با این گفتن هم، او مرتّباً تغییر پیدا می‌کرد. تندتند هم نمی‌گفت تا تمام بشود! اتفاقاً وقت کافی داشت! قشنگ بیست‌وچهار ساعت، قشنگ! خوب وقت کافی برای ذکر گفتن داشت! نه عجله‌ای داشت، نه وقت ملاقاتی داشت! ماهی هم قشنگ برای خودش می‌گشت و می‌گفت: «تو ذکرت را بگو، من هم برای خودم می‌گردم!»

وصول حضرت یونس به توحید و ادراکِ اشتباهِ مستقل پنداشتنِ قوم خود

تا بعد از چهل روز در آن فضا واقع شد؛ در فضای جریان فیض از طرف خدا و اینکه همهٔ اشیاء به ارادهٔ خداست و همهٔ حرکات به ارادهٔ اوست و همهٔ سکنات به ارادهٔ اوست و حتی بالاتر از این: همه اوست که به این ظهور درآمده! وقتی در اینجا واقع شد، دید عجب، ما [چه] اشتباهی کردیم! آمدیم بندگان خدا را نفرین

کردیم، به این بدبخت‌های جاهل مهلت ندادیم! [ای کاش] صبر می‌کردیم! شاید یک تقّی به توقّی می‌خورد، شاید یک مسئله‌ای پیش می‌آمد، [قضیّه] عوض می‌شد. خلاصه در این قضیّه عجله کردیم.

خب حالا که رسیدی به جایی و به این نقطه رسیدی که درد مردم را فهمیدی، حالا برو هدایتشان کن!

اتصال به حقیقت توحید، شرط مهم حکومت حاکم بر مسلمانان

[به این جهت است] اینکه بزرگان می‌گفتند: «حاکم اسلام باید قلبش مرتبط باشد و همهٔ افراد را بندگان خدا و عِیال خدا بداند و از آن دریچه با مردم سخن بگوید!»

من در آن نامه‌ای که به بعضی نوشتم، به این نکته اشاره کردم: مسئلهٔ افراد عادی و اینها [قابل توجه نیست؛ چون] سه سال، چهار سال می‌آیند و با یک چیزی می‌روند. و آن که باید روی او نظر و دقّت کرد آن شخصی است که وجودش و حضورش در اجتماع یک حضور و وجود الهی است. و مردم با این دیدگاه به او نگاه می‌کنند، نه به‌عنوان یک فرد منتخب؛ [چون] منتخب با یک رأی می‌آید و با یک استیضاح می‌رود پیِ کارش؛ آن که مسئله و مشکلی نیست، هر کاری هم بکند خیلی مسئله‌ای نیست. بالأخره مردم می‌گویند: «آقا، اشتباه کردیم!» اما این دیدگاه اگر بخواهد عوض شود و تغییر پیدا کند، همه‌چیز به هم خواهد خورد! اگر دیدگاه مردم به‌عنوان حاکم اسلامی و توجّه به خدا و رابط بین خدا و مُجری احکام خدا و ناظر بر خلق بما أنّه نمایندهٔ خدا، اگر این دیدگاه از بین برود، یک سنگ هم دیگر روی سنگ بند نمی‌شود و بعد دیگر مسائل در جریانات خاصّ خودش قرار می‌گیرد.

مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] می‌فرمودند: «حاکم اسلام باید به این نقطه و این حقیقت رسیده باشد، و بعد بشود حاکم اسلام!»

بازگشت حضرت یونس و پی بردن به بی‌نیازی نظام تربیت از پیامبر

حضرت یونس که به اینجا رسید، خدا می‌گوید: «حالا وقتش است که بروی در میان مردم.» در میان مردم آمد و خیال می‌کرد دوباره همهٔ اینها کافرند. نگاه کرد دید ای بابا! همه مسلمان شده‌اند! خدا گفت: «هان! این چشمهٔ دوّم! بدون وجود تو ما می‌توانیم [آنها را] مسلمان کنیم! خیال نکن [مؤثر] تویی! تو یکی از وسائل هستی! تو که اینها را مسلمان نکردی؛ مسلمان‌اند دیگر! خب که این مردم را مسلمان کرد؟! خودشان شدند دیگر! تو که رفتی در دریا ذکر یونسیّه می‌گفتی! که این مردم را مسلمان کرد؟! همان عالِمی که جریانش را همه می‌دانید.

پس برای مسلمان کردن و مؤمن کردن، ما نیازی به تو نداریم. اگر آن بالا یک تقّوتوقّی پیدا شود، همه مسلمان‌اند! یک بادی بیاید و یک چیزی بشود و مردم همین‌قدر بفهمند که مسئله غیبی است، تسلیم شده‌اند! لذا آمد دید «بَه! نه چَک زدیم نه چونه، عروس اومد به خونه!» دید همهٔ خلق‌الله، مسلمان و مؤمن [شده‌اند] و

دارند نماز می‌خوانند! چه کار[هایی] می‌کنند! چه شد؟! چه شد؟! [گفتند:] «برو بابا! تو رفتی قهر کردی و ما این کار را کردیم و این کار کردیم.» خب اینها همه درس است.

تفاوت نداشتن انبیا با مردم عادی در نظام توحید

رفقا! به شما بگویم که در نظام توحید، بین پیغمبر و بین یک آدم معمولی تفاوتی نیست! هیچ تفاوت نیست؛ چون همه‌چیز به «او» مربوط است. در نظام توحید بین پیغمبر (رسول خدا) و یک آدم عادی هیچ فرقی نیست! رسول خدا که شد رسول خدا، ظهور خداست؛ از خود چیزی ندارد و صفر است. ما از خدا می‌گیریم، به پیغمبر می‌چسبانیم! این می‌شود شرک! و اینها آمده‌اند تا شرک را برطرف کنند و بگویند: «نه آقاجان!» ما از خدا می‌گیریم به امیرالمؤمنین می‌چسبانیم [و می‌گوییم]: «امیرالمؤمنین، اوه! در خیبر را کَند!» خب امیرالمؤمنین با یک آدم عادی که فرق نمی‌کند؛ چطور می‌تواند [چنین کاری بکند]؟! هزارتا آدم عادی هم نمی‌تواند در خیبر را بکَند، چطور امیرالمؤمنین [آن را]کَند؟! خب [این قضیه را] بزن به آن‌طرف [و به خدا نسبت بده]، چرا می‌زنی به این‌طرف [و به خودِ امیرالمؤمنین نسبت می‌دهی]؟!

علت برتری انبیا و ائمه و اولیا بر مردم، صرفاً در دیدگاه توحیدی

تمام اشکال ما این است که همه را می‌زنیم به این‌طرف! خب بزن به آن‌طرف. امیرالمؤمنین می‌گوید: «بزن به آن طرف.[1] از اینکه تو اینها را به من نسبت می‌دهی خوشحال نمی‌شوم، خیلی هم بدم می‌آید! اصلاً می‌خواهم ریختت را هم نبینم، نگاهت هم نکنم! ولی اگر بزنی به آن‌طرف [و به خدا نسبت بدهی]، بغلت می‌کنم، می‌بوسمت، ماچت می‌کنم [و می‌گویم]: بیا بنشین بغل خودم!»

برعکس آنچه که ما الآن هستیم! اگر یکی از ما تعریف کند [می‌گوییم]: «به‌به! فدایت شوم! بیا اینجا، اگر نماز نمی‌خواهی بخوانی نخوان، اگر روزه نمی‌خواهی بگیری نگیر، هر کاری می‌خواهی بکن، ولی فدای ما بشو و این یکی را فراموش نکن!» اهل معرفت عکس این عمل می‌کنند؛ می‌گویند: «سر ما کلاه نمی‌رود، آب هم از زیرمان رد نمی‌شود! ما می‌خواهیم تمام وجود و خصوصیّات و تصرّفاتمان را در آنجا قرار بدهیم. هرکه آمد و به آنجا نزدیک‌تر بود، به ما نزدیک‌تر است. و هرکه بیاید و بخواهد از ما تعریف کند، تعریف در پاچهٔ ما نمی‌رود! بیخود تعریف ما را نکنید و خودتان را هم خسته نکنید!» لذا مردم خیلی با آنها ارتباط ندارند! آبی از تنور آنها برای اینها گرم نمی‌شود! [این سبب می‌شود که از اطراف اولیاء الهی] بروند، بیایند [اطرافِ] اینهایی که از تعریف خوششان می‌آید و خوش‌خوشانشان می‌شود، بد نیست برایشان!

---

[1] الامالی، شیخ صدوق، ص۵۱۴:
«فرُوِیَ أنّ أمیرَ المؤمنینَ علیه السلام قال فی رسالتِه إلیٰ سهلِ بنِ حُنَیفٍ رَحِمَهُ اللهُ: **و اللهِ ما قَلَعتُ بابَ خَیبَرَ و رَمَیتُ به خَلفَ ظَهری أربَعینَ ذِراعاً بِقُوَّةٍ جَسَدیّةٍ و لا حَرَکَةٍ غذائیّةٍ، لکنّی أُیِّدتُ بِقُوَّةٍ ملکوتیّةٍ و نَفسٍ بِنورِ ربِّها مُضیئَةٍ.**»

حضرت یونس آمد دید عجب! تمام این افراد همه مسلمان و مؤمن [شده‌اند] و تمام شد. خدا گفت: آن ذکرهایی را که در شکم ماهی گفتی حالا اثرش را بیا ببین! حالا دیدی کار به‌دست تو نبود؟! آن [چیزی] که تو خیال می‌کردی باعث شده تا اینها حرف تو را قبول نکنند چه بوده؟ اگر خود آنها بودند، خب نگاه کن پس الآن خود اینها چطور آمده‌اند و مسلمان شده‌اند؟ پس آن تصوّر تو که همهٔ علّت و سبب، اینها بوده‌اند، آن تصوّر تو غلط بوده و بلکه باید از اول به ما نگاه می‌کردی! اگر از اول به ما نگاه می‌کردی، شاید کار هم به اینجا نمی‌رسید و دیگر نیاز به صاعقه و به هم ریختن آسمان و اینها هم نمی‌شد. چون وقتی نفْس عوض بشود، آن نفْس در کل اجتماع تأثیر می‌گذارد و همه را تغییر می‌دهد و همه را عوض می‌کند.

لزوم تأنّی و توجه در هنگام قرائت دعا برای تأثیر بیشتر در نفْس

این دعاها هم همین است. من می‌بینم رفقا دعا که می‌خوانند، تند می‌خوانند و می‌روند. روی دعا باید ایستاد. روی جملات دعا باید با تأنّی رفت جلو که آن مفاهیم دعا تأثیر بگذارد. اگر دعای افتتاح را همین‌طور [تندتند] بخوانیم: **اللهمّ إنّی افتتح الثّناءَ بِحمدِک**...،[1] خب آدم نمی‌فهمد چه شد؛ افتتاحش چه شد و اختتامش چه شد! ولی اگر با تأنّی بخواند و طول بدهد و افراد، رفقا (آنها که خیلی با عربیّت و اینها آشنا نیستند) هم قبلاً دعا را گوش داده باشند و به معانی‌اش نگاه و توجه کرده باشند، آن‌وقت این هم با تأنّی خوانده شود، تأثیر بیشتری دارد و در انسان مؤثّرتر است. و فوقش حالا نیم‌ساعتی بیشتر می‌شود؛ البتّه در دعاهای طولانی [و الاّ] در دعاهایی که کوتاه است فوقش ده دقیقه اضافه می‌شود. ولی آن خیلی تأثیرش بیشتر است.

و ایشان [مرحوم آقا] هم همیشه در جلسات این را به ما می‌فرمودند؛ حتّی یک دفعه که من دعای سمات می‌خواندم، فرمودند:

> آهسته (یواش) بخوانید آقا! تندتند نخوان! کسی دنبالت نکرده! آهسته بخوان تا این الفاظ و معانی فقط صرف یک گذشت رژه‌ایِ نظامی در ذهن نباشد و معانی هم جای خودش را داشته باشد.

و [آهسته خواندن] خیلی تأثیرش در [نفْس] بیشتر است. مخصوصاً در مناجات‌های شعبانیّه و دعاهای ماه رجب یا ماه رمضان که مناسبت‌های ماه است و دارای مضامین خیلی عالی هستند؛ اینها هم همین‌طور. یا مثل دعای کمیل؛ در دعای کمیل دیده‌اید؟ افراد کشش می‌دهند؛ به‌خاطر اینکه خودشان متوجّه این قضیّه هستند که این با تأنّی خواندن برای اینها [مؤثرتر] است و این در همهٔ ادعیه به این کیفیّت است.

یک دعاهایی خوانده است آن آقای... خدا رحمتش کند. خیلی سابق، زمان مرحوم پدرمان، همان زمان‌ها؛ زمان بچگی‌مان بود. [مسئول سایت] گفته بود آن دعای... را روی سایت می‌گذارم. البتّه من گفتم که [اول] تماس بگیرند و از آن شخص که این دعاها را خوانده استجازه کنند؛ که با اجازهٔ ایشان باشد؛ بی‌اجازه

---

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۷۷.

نباشد. حالا نمی‌دانم دیگر چه شده. قرار بود یکی دعاهای ماه رجب بود و یکی هم مناجات شعبانیّه. من این را یادم است که مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] با همان ضبط‌های آن زمان ضبط کرده بودند و برای خودشان شب‌ها می‌گذاشتند. آن را اگر افراد [گوش کنند] خوب است که نگاه کنند کیفیّت دعا را یاد بگیرند که چطور است. مثلاً مناجات شعبانیّه را که من می‌بینم همین‌طور [تندتند] می‌خوانند: **«أللّهمّ صَلِّ عَلیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ و اسْمَع دُعائی إذا دَعَوتُک و اسْمَع نِدائی إذا نادَیتُک... .»**[1] این را همین‌طور [سریع و گذرا می‌خوانند]. اما اگر آن را نگاه کنید [بسیار با تأنّی] می‌گوید: «**و اسْمَع نِدائی إذا نادَیتُک!**» با یک تأنّی و با یک [صدای کشیده] خوانده می‌شود. خیلی هم تفاوت نمی‌کند؛ فوقش ده دقیقه بیشتر بشود و کل مناجات شعبانیّه بیست‌وپنج دقیقه بشود. اما خیلی موثّر است؛ یعنی انسان احساس می‌کند که حال و هوایش فرق می‌کند.

چندی پیش یک‌جا بودیم و مجلسی بود. من به یک نفر گفته بودم که این مناجات مُریدین و عارفین را بخواند! این دوتا مناجات [را خیلی سریع خواند]. والله خود حضرت سجاد که این مناجات‌ها را گفته به این تندی نخوانده بود! آخر مناجات در مقام انشاء خیلی کم است [ولی] در مقام ظهور و بروز [طولانی‌تر است]؛ خیال می‌کنم از انشاء حضرت سجاد هم مناجات را تندتر تمام کرد! به او گفتم: «آخر این چه بود که خواندی؟! چه کسی دنبالت کرده بود؟! بابا یواش! آهسته! ما که نفهمیدیم مریدش کو، عارفش کو!» درحالی‌که صدایش خیلی قشنگ بود! البتّه ایران نبود. هم صدایش قشنگ بود و هم خیلی صدای عربی قشنگ و خوبی داشت ولی [با] این سرعتش اصلاً ما نفهمیدیم. این همین [اشکال است]؛ ما خیال می‌کنیم که دعا یعنی فقط یک چیزی بخوانیم و بعد این تمام شود و بعد [بگوییم]: «خب دعا را خواندیم! دعای افتتاح را امشب خواندیم و به فیضش رسیدیم!» فیض دعای افتتاح به یواش خواندنش است؛ به اینکه انسان آهسته و با تأنّی بخواند.

مثلاً در همین مناجات شعبانیّه [اگر] همین یک جمله‌اش را آدم [توجّه کند،] واقعاً مو بر تنش راست می‌شود: **«إلٰهی لَم یَکُن لی حَولٌ فَأنتَقِلَ بِهِ عَن مَعصیَتِکَ إلّا فی وَقتٍ أیقَظتَنی لِمَحَبَّتِک!»**[2] این همین معنای ذکر یونسیّه است؛ ذکر یونسیّه یعنی همین جمله که: «خدایا من هیچ قدرتی ندارم و اراده‌ای نمی‌توانم از خودم داشته باشم که از معصیت تو روی‌گردانم، مگر در زمانی که تو به من توجّه کردی، مرا به محبّت خودت بیدار کردی، دلم را متوجّه کردی، آن موقع است که می‌توانم معصیت تو را کنار بگذارم.» واقعاً جملات عجیبی در همین مناجات شعبانیّه هست؛ خیلی جملات عجیبی است! یعنی هر جمله‌اش هم اعتقاد است، هم توحید است، هم اخلاق است، هم دستور اخلاقی است، همه چیز است!

---

[1] . اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۵.

[2] . اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۶.

روش بزرگان در قرائت دعا و مناجات

بیخود نبود که بزرگان اینها را می‌خواندند. تا یادمان هست همیشه شب‌ها مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] که از مسجد می‌آمدند، ما می‌رفتیم می‌خوابیدیم ولی ایشان در اتاقشان [همین ادعیه را می‌خواندند]. یا مثلاً آقای حدّاد کتب ادعیه کنار تشکشان بود، یک‌دفعه برمی‌داشتند و می‌خواندند. من بعضی از نوارهای آقای حدّاد را دارم. البتّه الآن خیلی وقت است... . در سابق که گوش می‌دادم، یک مناجات مریدین می‌خواندند، نیم‌ساعت طول می‌کشید. یعنی اصلاً انگار با این جملات حال می‌کردند! انگار در آن فضای این جملات، در حال‌وهوای این جملات خودشان هم سیر می‌کردند و با این معانی خودشان هم حرکت می‌کردند و جلو می‌آمدند، همان‌طوری که خودِ امام سجاد علیه‌السلام جلو می‌آمد و مرتّباً ارتقاء پیدا می‌کرد و ارتقاء پیدا می‌کرد و مدام بالا می‌رفت! اصلاً اینها همین‌طور بودند دیگر. اینها هم در همان حال و هوا بودند.

عارف همین است دیگر. عارف با همان معانی خودش هم می‌رود؛ تا جایی که این معانی اوج دارد و ارتفاع دارد، او هم خودش را می‌کشاند در همان ارتفاع و در همان اوج و در همان افق پرواز! سطح پروازی که دارد، او هم خودش را در همان‌جا می‌برد بالا و در همان‌جا حرکت می‌دهد. و این دیگر با تندخواندن جور درنمی‌آید؛ لذا خیلی آهسته می‌خواندند و بین دو جمله می‌ایستادند و تأمّل می‌کردند، گویا نمی‌خواستند از معنای جملهٔ قبل دست بردارند و نمی‌خواستند بروند سراغ جملهٔ بعد. می‌خواستند در آن جملهٔ قبل، حال خودشان را تثبیت کنند و متمرکز کنند و بعد بروند سراغ جملهٔ بعدی.

پرسش و پاسخ

سؤال: در معنی صلوات یا لعن، ما چگونه آن حالت را برای خودمان درک کنیم؟ مثلاً وقتی ما یک صلوات می‌فرستیم مثلاً چه اتّفاقی در نظام هستی می‌افتد؟ یا لعنی که می‌کنیم چگونه مثلاً درک کنیم اثر این لعن ما [به جایگاه خودش] رفته است؟

جواب: این را دیگر بگذارید إن‌شاءالله برای یک جلسهٔ دیگر که اگر توفیق پیدا کردیم، راجع به صلوات [صحبت کنیم].

حقیقت معنای صلوات

به‌طور کلی صلوات یعنی درود. درود از ناحیهٔ پروردگار به معنای نزول رحمت است. نزول رحمت نزول علم است؛ انسان نسبت به حقایق عالم هستی اطّلاع پیدا کند. وقتی می‌گوییم: «خدایا صلواتت را بر پیغمبر بفرست»، یعنی آن را در مراتب اسماء و صفات لا یتناهیِ خودت همین‌طور به سیروسلوک ادامه بده و

به همین کیفیّت جلو ببر. لذا حضرت می‌فرماید: «**رَبِّ زِدْنی فیکَ تَحَیُّراً**؛[1] خدایا تحیّر من را بیشتر کن!» حرکت در اسماء و صفات را «نزول درود و برکات از ناحیهٔ خدا بر بنده» می‌گویند. و این هم در هر شخصی منطبق با سعهٔ وجودی خود اوست؛ برای ما همین‌طور است. و برای پیغمبر منطبق با سعهٔ وجودی خود پیغمبر است در آنجا. و از اینجا ما متوجّه می‌شویم کسی که صلوات می‌فرستد، او به تناسب سیر وجودی خودش از آن رحمت و برکتی که برای نفس پیغمبر آمده و سیر او را در مقام اسماء و صفات به جلو برده و دائماً بیشتر کرده، از آن به خود این شخصِ مُصلّی هم بر طبق میزان و ظرفیّتی که دارد خواهد رسید.

همین‌که شما صلوات می‌فرستید و می‌بینید حالتان عوض شد و یک نشاطی پیدا کردید، یعنی وصل شُدید! این معنا معنای وصل شدن است. اگر این زیادتر بشود، آن ادراک بیشتر می‌شود، [هرچه] آن بیشتر بشود، دائماً ادراک نسبت به تقرّب و تجرّد بیشتر می‌شود.

حقیقت معنای لعن

راجع به لعن هم همین است. لعن به معنای دورباش و دورشدن از رحمت خداست نسبت به کسی که عناد دارد. یعنی «خدایا! هم آنها را دور کن و هم به‌واسطهٔ دور کردن آنها، ما را هم از آن حیطه و فضای آنها دور نگه دار.» معنای لعن فقط به آنها برنمی‌گردد؛ یعنی «خدایا! آن کسانی که در مقابل تو و در مقابل پیغمبر و آل او و در مقابل حق می‌ایستند، اینها را از رحمت خودت دور نگه دار، که به‌واسطهٔ دور نگه داشتن تو، ما هم دور نگه داشته بشویم و آنها به طرف ما نیایند، آثارشان به ما نرسد، توجّه به ما نکنند، میل به ما پیدا نکنند.» این معنا معنای لعن و دورشدن است، که انسان خودش را از نزدیک‌شدن به فضایی که معاندین و مخالفین هستند دور نگه دارد.

شما اگر در یک مجلس امام حسین بروید، یک حال‌وهوایی پیدا می‌کنید. بعد از آن‌طرف اگر در یک مجلس معصیت بروید، تمام آن حال‌وهوا را از دست می‌دهید و به حال‌وهوای آنها درمی‌آیید؛ چرا؟ چون این دوتا با هم دیگر جور درنمی‌آیند؛ این دوتا با هم نمی‌خوانند. یا باید در دلِ شما نور باشد یا باید ظلمت باشد؛ نور و ظلمت هر دو در یک‌جا نیستند. الآن اینجا روشن است؛ چراغ را خاموش می‌کنید ظلمت است و دیگر نور نیست. وقتی چراغ روشن است، ظلمت نیست. این یک قاعده و قانون طبیعی است.

این لعنی که ما می‌کنیم در واقع لعنی است که به خود ما برمی‌گردد؛ یعنی «خدایا! وسیله‌ای برای دورشدنِ ما از آن فضا فراهم کن.» یعنی وقتی آنها را دور می‌کنی، در نتیجه ما [نیز از] آنها فاصله می‌گیریم و دیگر در آن فضای نمی‌رویم، ما دیگر در آن فضای ظلمانی و شهوانی و دنیا و کثرات و انانیّت حرکت نمی‌کنیم.

---

[1] فصوص الحکم، ج ۲، ص ۴۱؛ فتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۷۱.

اللهمّ صلّ علىٰ محمّد و آل محمّد